

استعاره‌های مفهومی عواطف در حوزه رنگ در زبان فارسی:

تحلیلی شناختی و پیکره‌بنیاد

سید سجاد صامت جوکندان^۱

چکیده

نگارنده در این پژوهش بر آن است تا مبحث عواطف^۲ را از دیدگاه شناخت‌گرایان معرفی کند و به اجمال رویکرد گزاره‌ای (زبانی) به عواطف و الگوهای مفهوم‌سازی استعاری در حوزه انتزاعی عواطف، بر مبنای حوزه رنگ را در زبان فارسی مورد بررسی قرار دهد. به این منظور ابتدا تعدادی واژه در حوزه معنایی رنگ انتخاب شده است که دربرگیرنده فهرستی از رنگ‌واژه‌ها و ویژگی‌های توصیف رنگ است. در مرحله بعد، ساخت‌های استعاری دربردارنده این واژه‌ها در حوزه عواطف، از جویسگر گوگل^۳، پایگاه دادگان زبان فارسی، و پیکره بی‌جن‌خان استخراج شده است. سپس این ساخت‌ها تحلیل می‌شود تا استعاره‌های مفهومی موجود در زیرساخت آنها ارائه گردد. پس از آن، بر اساس تحلیل آماری استعاره‌های مفهومی استخراج‌شده، الگوهای کلان مفهوم‌سازی استعاری در حوزه شناختی و ادراکی رنگ معرفی می‌شود. دستیابی به این الگوهای کلان در پژوهش‌های جدید معنی‌شناسی شناختی از جایگاه مهمی برخوردار است، زیرا بر اساس آن می‌توان اطلاعات مهمی درباره شناخت در مفهوم اجتماعی و فرهنگی آن به دست آورد.

واژه‌های کلیدی: معنی‌شناسی شناختی، پژوهش پیکره‌بنیاد، عواطف، استعاره مفهومی، استعاره رنگ

۱- مقدمه

حوزه دیداری شناخت رنگ در زبان‌های مختلف به مثابه حوزه مبدأ در شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی واقع می‌شود. بر این اساس، بسیاری از حوزه‌های مفهومی انتزاعی بر مبنای شناخت ما از حوزه رنگ و مفاهیم وابسته به آن قابل درک می‌گردد. به این ترتیب، پرسش‌های اصلی در مقاله حاضر این است که میزان مفهوم‌سازی عواطف در زبان فارسی بر مبنای حوزه رنگ چگونه است؟ آیا مفهوم‌سازی استعاری بر مبنای رنگ‌ها در زبان فارسی در حوزه انتزاعی عواطف فرابندی پربسامد است؟

^۱ - کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ss.samet@yahoo.com

^۲ - emotions

^۳ - Google search engine

نتایج این پژوهش اطلاعات حایز اهمیتی درباره بازنمود برخی ویژگی‌های شناختی و فرهنگی در زبان فارسی به دست می‌دهد؛ به بیان دیگر، این که فارسی‌زبانان تا چه میزان به دریافت دیداری در شناخت، وابسته‌اند؛ به لحاظ فرهنگی حائز اهمیت است. در پی یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی که مطرح شد، نظریه معاصر استعاره (لیکاف^۱، ۱۹۹۳) چارچوب نظری تحلیل قرار گرفت. لیکاف و جانسون^۲ (۱۹۸۰ : ۸) معتقدند شناخت حوزه‌های مفهومی ذهنی، مبنایی استعاری دارد؛ و نظام مفهومی^۳ به میزان قابل توجهی نتیجه عملکرد مفهوم‌سازی استعاری است. این نظام مفهومی نقش اصلی در تبیین واقعیات روزمره زندگی دارد و از آنجا که ساختار این نظام، استعاری است، شیوه اندیشیدن، تجربه اندوختن و عملکرد ما نیز استعاری است. آنها (همان : ۱۰) بر این نکته تأکید دارند که الگوهای سازنده عبارت‌های استعاری، در زبان واقع نیستند بلکه جایگاه آنها در اندیشه است، به عبارت دیگر، نگاشت‌های تعمیم‌داده‌شده‌ای هستند که میان حوزه‌های مفهومی، ارتباط برقرار می‌کنند. مهم‌ترین و اساسی‌ترین موضوع در نظریه استعاره مفهومی، «نگاشت^۴» است؛ که واژه‌ای قرضی از ریاضی است و منظور از آن، تناظرهای نظام‌مند استعاری^۵ بین مفاهیمی است که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند (گرادی^۶، ۲۰۰۷ : ۱۹۰). برای نمونه، به جمله ۱ توجه کنید:

۱- زندگی را می‌توان رنگی کشید: اندکی رنگ محبت، بیشتر رنگ عشق، سایه‌روشن‌هایی هم رنگ صفا.

از جمله ۱ می‌توان دریافت که مفاهیم انتزاعی زندگی، محبت، عشق و صفا بر مبنای شناخت حوزه رنگ، به لحاظ استعاری مفهوم‌سازی و قابل درک شده‌اند. به بیان دیگر، تناظری نظام‌مند میان حوزه مبدأ رنگ و حوزه مقصد عواطف برقرار شده است. به همین دلیل است که می‌توان برای جمله ۱ نام-نگاشت^۷ عواطف رنگ است را معرفی کرد.

۲- پیشینه مطالعات

فیلیپ^۸ (۲۰۰۶) معنی ضمنی در استعاره‌های رنگ‌واژه‌ها در زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی را بررسی کرده است. لینگ^۹ و همکاران (۲۰۰۶) انتخاب رنگ‌ها را بر مبنای متغیر جنسیت مورد مطالعه قرار دادند. پیچفورد^{۱۰} و همکاران (۲۰۰۶) پژوهشی در مورد فرایند یادگیری رنگ‌واژه‌ها در کودکان انجام دادند که

1- Lakoff, G.

2- Johnson, M.

3- conceptual system

4- mapping

5- systematic metaphorical correspondences

6- Grady, J.

7- name of the mapping

8- Phillip, G.

9- Ling, Z.

10- Pitchford, N.

می‌تواند مبنایی برای تشخیص اولویت شناختی رنگ‌ها نسبت به هم باشد. ژانگ^۱ (۲۰۰۷) مقایسه‌ای فرهنگی درباره رنگ‌واژه‌های چینی و انگلیسی و نیز ترجمه آنها ارائه کرد. این پژوهش از این رو حائز اهمیت است که می‌تواند تفاوت‌های فرهنگی شناخت و درک رنگ را بنمایاند. وانگ^۲ (۲۰۰۷) به معنای ضمنی رنگ‌واژه‌های اصلی در زبان انگلیسی و چینی پرداخت. پژوهش سامارینا^۳ (۲۰۰۷) درباره جنسیت، سن و واژگان توصیفی رنگ در فرهنگ قفقازی است. آلن^۴ (۲۰۰۹) نیز معنای ضمنی^۵ رنگ‌واژه‌های انگلیسی را بررسی کرده. چیپز^۶ (۲۰۰۹) بسط استعاری و پیش‌نمونه‌ها را در مقوله‌بندی شناختی رنگ‌واژه قرمز (Red, czerwony) مورد توجه قرار داد. سیمونز^۷ (۲۰۱۱) به تداعی‌های عاطفی رنگ‌ها در لایه‌های شخصی، اجتماعی و فرهنگی اشاره کرد. سوتراپ^۸ (۲۰۱۱) نشانه‌شناختی رنگ‌واژه‌های اصلی را بررسی کرد. الرشید^۹ و همکاران (۲۰۱۱) رنگ‌واژه‌های اصلی در زبان عربی را تحلیل کردند. سنفورد^{۱۰} (۲۰۱۱) بررسی معنای ضمنی و استعاره‌های مفهومی در رنگ‌های گرم و سرد را مورد توجه قرار داد. کلیفورد^{۱۱} و همکاران (۲۰۱۰) ادراک مقوله‌ای رنگ را بررسی کردند. سیمنر^{۱۲} (۲۰۱۱) به پدیده حس‌آمیزی^{۱۳} در رنگ توجه کرد. راسخ و غافل (۲۰۱۱) و عموزاده و همکاران (۲۰۱۲)، به بررسی مقابله‌ای و شناختی استعاره‌های رنگ در زبان انگلیسی و فارسی پرداختند. افراشی و صامت (۱۳۹۱) در مقاله خود با عنوان «استعاره‌های مفهومی رنگ در زبان فارسی: تحلیلی شناختی و پیکره‌بنیاد»، با توجه به مفهوم فرهنگ دیداری (میرزوف^{۱۴}، ۲۰۱۲) به این نتیجه رسیدند که زبان فارسی در گستره مفهوم‌سازی برای طیف وسیعی از حوزه‌های انتزاعی گرایش چشم‌گیری به تصویرسازی و دیداری کردن مفاهیم و کاربرد رنگ‌واژه‌ها به عنوان حوزه مبدأ در ساخت استعاره‌ها دارد. افراشی و صامت (۱۳۹۲) نیز در مقاله «نشانه‌شناسی رنگ فیروزه‌ای: تحلیلی شناختی و فرهنگی» به اهمیت رنگ‌ها به مثابه یکی از انواع نشانه‌های فرهنگی پرداختند و نشان دادند که عواملی همچون زیست‌بوم، تاریخ، ادبیات، بناها، نقاشی‌ها، باورهای خرافی، پوشش، زینت‌آلات و هرگونه مصنوعات و تولیدات دیگر چگونه می‌تواند تداعی‌های یک رنگ را قوت بخشد و نقش آن را به عنوان نشانه فرهنگی بنمایاند.

1- Zhang, D.

2- Wang, J.

3- Samarina, L.V.

4- Allan, K.

5- connotative meanings

6- Czepezor, E.G.

7- Simmons, D.R.

8- Sutrop, U.

9- Alrasheed, A.S.

10- Sanford, J.L.

11- Clifford, A.

12- Simner, J.

13- synaesthesia

14- Mirzoeff, N.

۳- ملاحظات نظری

۳-۱- عواطف و شناخت‌گرایان

نخستین کتاب‌هایی که با موضوع عواطف نگارش یافتند، بین دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰ به چاپ رسیدند (بین^۱، ۱۸۵۹؛ کوک^۲، ۱۸۳۸؛ لیال^۳، ۱۸۵۵؛ رامسی^۴، ۱۸۴۸). تا پیش از آن، فلاسفه، پزشکان و اخلاق‌گرایان، از واژه‌های گوناگونی برای نامیدن حالت‌های ذهنی^۵ می‌گفتند که بعدها عواطف نامیده شد؛ استفاده می‌کردند^۶. از اوایل قرن ۱۹، این مفهوم به عنوان مقوله نظری مهم و قابل مطالعه‌ای در علوم ذهنی^۷ و در رویکرد علمی به حیات روانی^۸، با ارائه درس‌گفتارهایی در دانشگاه ادینبورگ^۹ تثبیت شد. این درس‌گفتارها از سوی فیلسوفی اسکاتلندی به نام توماس براون^{۱۰}، بین سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۰، ارائه شد؛ این عمل از سویی جدایی این مفهوم از حیثه زبانی الهیات^{۱۱} و اخلاق‌گرایی^{۱۲} و از سوی دیگر شکل‌دهی حوزه مطالعاتی و علمی مختص به عواطف را در پی داشت (براون، {۱۸۲۰} ۲۰۱۰؛ دیلر^{۱۳}، ۲۰۱۰؛ ۱۵۰؛ دیکسون^{۱۴}، ۲۰۱۱). براون ({۱۸۲۰} ۲۰۱۰: ۱۴۵-۱۴۶)، در تعریف اصطلاح عاطفه می‌گوید: «ارائه تعریف دقیقی از عواطف غیر ممکن است». به نظر دیکسون (۲۰۰۳: ۱۲۹-۱۳۰) نیز بیشتر نظریه‌پردازان با این نظر براون موافق‌اند که هر چند ظاهراً هر کسی می‌داند عاطفه چیست، گنجاندن آن در یک تعریف زبانی^{۱۵} میسر نیست و همان‌طور که ایزارد^{۱۶} (b و a ۲۰۱۰) بیان می‌دارد این اصطلاح تاکنون نیز در برابر ارائه یک تعریف جامع از خود، مقاومت نشان داده است. در حوزه عاطفه می‌توان از وجود دو طیف نظری کلی و متفاوت سخن گفت. شناخت‌گرایان^{۱۷} و غیرشناخت‌گرایان. طبق نظر شناخت‌گرایان (که مورد نظر این پژوهش است)، مشخصه بارز عواطف این است عواطف همیشه

¹ - Bain, A.

² - Cooke, W.

³ - Lyall, W.

⁴ - Ramsay, G.

⁵ - mental states

⁶ - از جمله این واژه‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: appetites, passions, affections, sentiments. در

بعضی از متن‌های امروزی از واژه affect نیز برای اشاره به عواطف استفاده می‌شود.

⁷ - mental sciences

⁸ - mental life

⁹ - Edinburg University

¹⁰ - Brown, T.

¹¹ - theology

¹² - moralism

¹³ - Diller, H.G.

¹⁴ - Dixon, T.

¹⁵ - verbal definition

¹⁶ - Izard, C.E.

۱۷- این نظریه‌ها را نظریه‌های ارزیابی (appraisal theories) نیز می‌نامند (شکل ۱).

مشمول قضاوتی ارزشی است. این قضاوت درباره^۱ ابژه^۲ است. به این معنا که شکل‌گیری عواطف، معطوف به ابژه است. برای مثال، ترس بر پایه این قضاوت یا باور، که چیزی برای فرد یا موجودی خطرناک است، شکل می‌گیرد.

۳-۱-۱- رویکرد گزاره‌ای به عواطف

سالمین (۱۹۷۳) عواطف را هدفمند می‌داند. به این معنا که حس عاطفی درباره چیزی شکل می‌گیرد. به این جمله دقت کنید: لیلیا از اینکه حمید خودکار او را دزدیده است خشمگین است. گزاره این جمله می‌تواند به صورت زیر بازنویسی شود:

۲- از اینکه حمید خودکار لیلیا را دزدیده است.

۳- لیلیا خشمگین است.

به عقیده سالمین چیزی که باعث بروز خشم شده این است که:

۴- حمید خودکار لیلیا را دزدیده است.

به عقیده سالمین باید میان این دو جمله تفاوت قائل شد:

۵- لیلیا از اینکه حمید خودکار او را دزدیده است خشمگین است.

۶- اینکه حمید خودکار لیلیا را دزدیده است باعث^۳ خشمگین شدن لیلیا شده است.

در واقع، عمل حمید می‌تواند به صورت غیرمستقیم باعث خشمگینی لیلیا از وقوع چیز دیگری شده باشد. برای مثال: لیلیا از اینکه نتوانست جواب سوالات امتحان را بدهد خشمگین است {چون حمید خودکار لیلیا را دزدیده است}.

سالمین اگرچه از چیزی خشمگین بودن (*Being angry about ...*) و باور داشتن به آن (*Believing that...*) را جدا از هم در نظر می‌گیرد، میان آن دو شباهت بسیاری نیز می‌بیند و عملاً در ادامه مقاله خود بیان می‌کند که حس عاطفی، جدا از ابژه خود امکان وقوع ندارد.

به‌طور خلاصه، دیدگاه شناخت‌گرایان پیرامون عواطف را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. طبق نظر دسته اول، عواطف و شناخت معادل یکدیگرند (ناسباوم^۴، ۱۹۹۰؛ سالمین، ۱۹۷۳). در این دیدگاه، عوامل بدنی و حرکتی به کنار گذاشته می‌شوند (شکل ۲). مدافعان این دیدگاه کسانی‌اند که عاطفه را نوعی از قضاوت می‌دانند، مانند ناسباوم (۱۹۹۰) که آن را قضاوتی می‌داند که با دغدغه‌های^۵ فرد مرتبط است

^۱ - about

^۲ - این ابژه می‌تواند شیء (نقاشی)، سازواره (سگ)، رویداد طبیعی (طوفان)، رفتار دیگران (تهدید)، رفتار شخصی (انجام عملی نادرست)، و یا یادآوری هر یک از موارد پیشین باشد (شرر K. R. Scherer و مولیگان K. Mulligan، ۲۰۱۲)؛ دونا (J. Deonna) و شرر، (۲۰۰۹).

^۳ - cause

^۴ - Nussbaum, M.

^۵ - concerns

(مانند نظریه‌های ارزیابی). دسته دوم را افرادی نظیر لیونز^۱ (۱۹۸۰) تشکیل می‌دهند که بر این باورند اگرچه شناخت، عواطف را به وجود می‌آورد، ولی با هم برابر نیستند.

در رابطه بین عواطف و زبان، دو نقش برای زبان در نظر گرفته می‌شود؛ نقش بیانی^۲ و نقش شناختی^۳. در نقش بیانی، به زبان به عنوان ابزاری برای بیان عاطفی نگریسته می‌شود (بامبرگ^۴، ۱۹۹۷: ۳۰۹). استفاده از زبان در کنار رمزگان ارتباطی غیرکلامی (حالت چهره و بدن) از شیوه‌هایی است که انسان از طریق آنها عواطف خود را بیان می‌کند. بر طبق این دیدگاه، تمام سطوح ساختاری زبان، پاسخگوی این نیاز اساسی انسان در بیان عواطف است (اگارکوا^۵ و دیگران، ۲۰۰۹). در جنبه شناختی نیز باور بر این است که زبان نه تنها عواطف را منعکس می‌کند، بلکه به ادراک، سامان‌دهی، مفهوم‌سازی، مقوله‌بندی، و تجربه عاطفی نیز کمک می‌نماید (برت^۶، ۲۰۰۶). همچنین چارچوب واژگانی زبان‌های طبیعی، تفسیرهای گویشوران از تجارب عاطفی را مشخص می‌کند (برت^۶، ۲۰۰۶؛ لیندکوئیست^۷ و برت، ۲۰۰۸).

بیان عاطفه^۸، با کاربرد تمامی واژه‌هایی که بر عواطف^۹ دلالت^{۱۰} می‌کنند، سروکار دارد. برای مثال، شادی با جمله من شاد هستم یا با اصطلاح دارم پر در می‌آورم بیان می‌شود (بدنارک^{۱۱}، ۲۰۰۸: ۱-۱۳). از سوی دیگر، عواطف با به‌کارگیری گستره وسیعی از عناصر زبانی مانند دشنام و آهنگ کلام و دسته‌ای از ابزارهای پیرا زبانی، مانند حالت چهره و حرکت بدن، نشان داده می‌شوند^{۱۲}.

۳-۱-۲- باز‌نمایی عواطف در ذهن بر اساس رویکرد گزاره‌ای

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که باز‌نمایی مفاهیم عاطفی در ذهن چگونه صورت می‌پذیرد؟ از میان انگاره‌هایی که به چگونگی باز‌نمایی مفاهیم عاطفی^{۱۳} در ذهن می‌پردازند، می‌توان به انگاره‌های شبکه معنایی عواطف^{۱۴} اشاره کرد. بر طبق این انگاره‌ها، دانش (عاطفی) در قالب شبکه‌ای معنایی^{۱۵} نشان

¹ - Lyons, W.

² - expressive function

³ - cognitive function

⁴ - Bamberg, M.

⁵ - Ogarkova, A.

⁶ - Barrett, L.F.

⁷ - Lindquist, K.A.

⁸ - emotion talk / affect talk

⁹ - emotion terms

¹⁰ - denote

¹¹ - Bednarek, M.

¹² - signal

¹³ - emotion concepts

¹⁴ - semantic network models of emotion

¹⁵ - semantic network

داده می‌شود (باور^۱، ۱۹۸۱؛ لانگ^۲، ۱۹۸۴؛ توיוونن^۳، ۲۰۱۲). این شبکه از تعدادی واحد بازنمایی^۴ تشکیل تشکیل شده‌است. این واحدهای بازنمایی که گره‌ها^۵، مفاهیم^۶، مقولات^۷، ردها^۸، یا پردازشگرها^۹ نامیده نامیده می‌شوند؛ اطلاعات را ذخیره و به صورت گزاره‌ای^{۱۰} تبدیل می‌کنند. این گره‌ها از طریق مسیرهایی که توان تداعی معنی‌شناختی^{۱۱} گره‌ها را منعکس می‌کنند، به یکدیگر متصل می‌شوند. تحریک حسی مستقیم و یا سرایت و گسترش فعالیت از گره‌های (مفاهیم) مجاور، سبب فعال شدن^{۱۲} گره مرکزی می‌شود و فعالیت ذهنی خاصی را در پی‌درد(کالینز^{۱۳} و همکاران، ۱۹۶۹). در انگاره‌های شبکه معنایی، عواطف، بر اطلاعات انباشده در شبکه معنایی، ساختاری سازمند^{۱۴} وضع می‌کنند. هر عاطفه (حالت عاطفی^{۱۵}) را یک گره سامان‌دهنده مرکزی، بازنمایی می‌کند. گره‌های دیگری که نشانگر باورها، پیشینه و الگوهای فیزیولوژیکی مستقر در حافظه‌اند، به گره سامان‌دهنده مرکزی آن عاطفه خاص مرتبط‌اند. تجربه عاطفی از طریق فعال شدن گره مربوط در شبکه و سرایت این فعالیت به گره‌های مجاور، صورت می‌گیرد و پردازش اطلاعات در مرحله‌های بعدی را در پی‌درد. از سوی دیگر، انگیختگی سایر اطلاعات در گره‌های مجاور (باورها، الگوهای فیزیولوژیکی و...) نیز می‌تواند به تولید عواطف منجر شود (نیدن‌تال^{۱۶}، ۲۰۰۵). دانش ما از عواطف به صورت فهرستی از مشخصه^{۱۷}های موجود در مدخل^{۱۸}های یک واژه‌نامه بازنمایی پیدا می‌کنند؛ مثلاً فهرست مشخصه‌های مدخل خشم می‌تواند به صورت زیر باشد: **خشم**: استیصال، مشت‌های گره‌کرده، صورت سرخ، فریاد زدن، دشنام دادن (بارسالو^{۱۹} و همکاران، ۲۰۰۳).

البته، همان‌طور که کولمِن^{۲۰} (۲۰۰۳) معتقد است «زمانی که به بررسی حالات درونی‌مان می‌پردازیم، جنبه‌های اجتماعی، گفتمانی و موقعیتی فراموشی می‌شوند». عواطف بیش از آنکه صرفاً

-
- 1- Bower, G.H.
 - 2- Lang, P.J.
 - 3- Toivonen, R.
 - 4- representation units
 - 5- nodes
 - 6- concepts
 - 7- categories
 - 8- traces
 - 9- processors
 - 10- propositional form
 - 11- semantic association
 - 12- activation
 - 13- Collins, A.M.
 - 14- organizational structure
 - 15- affective state
 - 16- Niedenthal, P.M.
 - 17- feature list
 - 18- entries
 - 19- Barsalou, L.W.
 - 20- Kockelman, P.

حالات شخصی و بیولوژیکی باشند، حالت‌های بینافردی^۱ مشترکی‌اند که در هر بافت نشانه‌شناختی، از جمله زبان، ایفای نقش می‌کنند (ویلس^۲، ۲۰۰۹). نقش اجتماعی عواطف نیز جنبه مهم دیگری است که از طریق بازنمودهای عواطف (در کلام، چهره و حالت بدن...) بیان می‌شود؛ اهمیت این نمودها زمانی آشکارتر می‌شود که نقش آنها را در جوامع فاقد خط، در زمانی که ابزار زبان به عنوان اصلی‌ترین ابزار ارتباطی وجود نداشت، در نظر بگیریم (فَن کلیف^۳ و همکاران، ۲۰۱۱). این رفتارهای غیرکلامی قابل‌مشاهده، ابزارهای مفیدی برای مطلع شدن از نیت، انگیزه‌ها و حالات درونی افراد (فریدلوند^۴، ۱۹۹۲) و نیز برای تأثیرگذاری بر رفتار دیگران (فَن کلیف و همکاران، ۲۰۱۱) به شمار می‌آمده است. تسلط انسان به زبان، موجب پختگی بیشتر او در بیان عواطف (آتلی^۵، ۲۰۰۳) و تنظیم تعاملات اجتماعی شد (کلتنر^۶ و همکاران، ۲۰۰۶). برای مثال، نمودهای عاطفی می‌توانند با حل مسائل مربوط به تعهد^۷ و همیاری^۸ (از طریق عواطف عشق و همدردی)، (الیس^۹ و ملاموت^{۱۰}، ۲۰۰۰)، پاسداری از پایگاه اجتماعی^{۱۱} (از طریق عاطفه غرور)، (تیدنز^{۱۲} و همکاران، ۲۰۰۰) و تخطی از هنجارهای روابط متقابل^{۱۳} (از طریق عاطفه خشم)، (لرزر^{۱۴} و همکاران، ۱۹۹۸) به قاعده‌مند کردن هر چه بیشتر تعاملات اجتماعی بپردازند (کلتنر و هایدت^{۱۵}، ۱۹۹۹؛ فرانک^{۱۶}، ۱۹۸۸).

۳-۲- استعاره‌های مفهومی

لیکاف و جانسون (۱۹۸۰)، استعاره‌های مفهومی را با توجه به ویژگی‌های حوزه مبدأ، در سه طبقه قرار دادند: استعاره‌های ساختی^{۱۷}، استعاره‌های جهت^{۱۸}، استعاره‌های هستی‌شناختی^{۱۹}. سپس لیکاف و ترنر^{۲۰}

-
- 1- intersubjective
 - 2- Wilce, J.M.L.
 - 3- Van Kleef, G.A.
 - 4- Fridlund, A.J.
 - 5- Oatley, K.
 - 6- Keltner, D.
 - 7- commitment
 - 8- cooperation
 - 9- Ellis, B.J.
 - 10- Malamuth, N.M.
 - 11- social status
 - 12- Tiedens, L.Z.
 - 13- reciprocity
 - 14- Lerner, J.S.
 - 15- Haidt, J.
 - 16- Frank, R.H.
 - 17- structural metaphors
 - 18- orientational metaphors
 - 19- ontological metaphors
 - 20- Turner, M.

(۱۹۸۹) طبقه دیگری را تحت عنوان استعاره‌های تصویری^۱ به این طبقه‌بندی افزودند؛ و کووچش^۲ (۲۰۱۰) از کلان‌استعاره‌ها^۳ به عنوان پنجمین طبقه استعاره‌های مفهومی نام برد. نقش شناختی استعاره‌های ساختی این است که امکان درک حوزه مقصد را از طریق ساختار حوزه مبدأ برای زبان‌وران یک جامعه زبانی فراهم می‌کند (کووچش، ۲۰۱۰: ۳۷).

تجربه انسان از مواجهه با پدیده‌های جهان خارج به خصوص اشیاء، مبنای شکل‌گیری گستره وسیعی از استعاره‌های هستی‌شناختی را فراهم می‌کند (لیکاف و جانسون ۱۹۸۰: ۲۳). استعاره‌هایی که از طریق آنها یک مفهوم انتزاعی به واسطه در نظرگرفتنش به‌عنوان یک شیء، ماده، ظرف و یا یک شخص، به شکلی ویژه مقوله‌سازی می‌شود، در طبقه استعاره‌های هستی‌شناختی معرفی می‌شود (افراشی و همکاران ۱۳۹۱: ۸ به نقل از نوبیولا^۴، ۲۰۰۰: ۷۵).

استعاره‌های جهتی با مفاهیمی که نشان‌دهنده جهت و موقعیت مکانی‌اند (مانند بالا - پایین، درون - بیرون، جلو - عقب، عمق - سطح، مرکز - حاشیه) در ارتباطند (افراشی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸ به نقل از اورتیز دیاز گرا^۵، ۲۰۰۹: ۵۹). درباره فرهنگ‌بنیاد بودن استعاره‌های مفهومی، کووچش استعاره مفهومی **زمان افقی است** را با **زمان عمودی است** مقایسه می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد که برای انگلیسی‌زبانان، زمان افقی است، در حالیکه در چینی ماندارین^۶ زمان عمودی است (کووچش ۲۰۱۰: ۴۱-۴۲). لیکاف و ترنر (۱۹۸۹: ۹۹) استعاره‌های جهتی را استعاره‌های طرحواره‌ای نامیده‌اند.

لیکاف و ترنر (۱۹۸۹: ۹۶-۸۹) طبقه دیگری از استعاره‌های مفهومی را تحت عنوان «استعاره‌های تصویری» معرفی کرده‌اند که یک پدیده را بر پدیده‌ای دیگر بر اساس ویژگی‌های ادراکی مشترکشان بازنمود می‌کنند. بنابر نظر کووچش (۲۰۱۰: ۵۷) زبان شعر، مملو از استعاره‌های مفهومی‌ای است که بر اساس تصویر ساخته شده‌اند اما مبنایی طرحواره‌ای ندارند.

استعاره‌های تصویری برخلاف سه نوع استعاره دیگر، «شناخت» را ساختاربندی نمی‌کنند بلکه حاصل فرافکنی ساختارهای یک تصویر بر روی تصویری دیگر هستند.

اکنون به جمله (۸) توجه کنید:

۸. هنوز زمستان بکلی نرفته و تابستان نیامده بود.

از توجه به جمله فوق برمی‌آید که استعاره مفهومی قابل دریافت در این جمله بر اساس نام‌نگاشت

زیر قرار دارد:

زمان شیئی در حال حرکت بر مسیر است.

1- image metaphors

2- Z. Kövecses, Z.

3- mega-metaphors

4- Nubiola, J.

5- Ortiz Diaz Guerra

6- Mandarin

از آنجا که در قالب نام‌نگاشت فوق مفهوم زمان بر مبنای ادراک ساختار و مولفه‌های حرکت میسر شده است استعاره مفهومی قابل دریافت از جمله (۸) را به عنوان استعاره ساختی معرفی می‌کنیم. برای روشن شدن موضوع، یک نمونه دیگر از استعاره‌های ساختی از جمله (۹) قابل دریافت است:

۹. اگر او را رها کنند و به خودی خودش بگذارند درهای ترقی و پیشرفت تا جاودان بر روی او بسته می‌شود.

نام‌نگاشت استعاره مفهومی جمله (۹) به قرار زیر است:

خوشبختی مکانی دارای در است.

از توجه به نام‌نگاشت فوق برمی‌آید که مفهوم خوشبختی بر مبنای ساختار و ویژگی‌های مکان دریافت شده است. از آنجا که ادراک مکان مبتنی بر ادراک ویژگی‌هایی مانند بُعد، محصورشدگی، اندازه و برخی مولفه‌های دیگر است که همگی با هم در ارتباط قرار دارند و مجموعاً ساختار مکان را شکل می‌دهند، استعاره مفهومی قابل دریافت از جمله (۹) با عنوان استعاره ساختی معرفی می‌شود. اکنون که طبقه استعاره‌های مفهومی ساختی را معرفی کردیم جا دارد چهار نمونه از داده‌های تحلیل شده در پژوهش حاضر را که از پیکره‌ای متشکل از ۴۰۸ عبارت استعاری مشتمل بر استعاره مفهومی رنگ به‌دست آمده، در زیر مورد توجه قرار دهیم:

۱۰. رنگ عشق می‌زنی بر دلم.

۱۱. شاید نظرم تغییر کند، شاید پررنگ‌تر شود، شاید... ولی این نقدها، پس‌گرفتنی نیست.

۱۲. تبلیغات دروغین و براق و رنگین نباید انسان را از شناخت حقیقت دور کند.

۱۳. بحث اخلاق در ورزش بسیار کم‌رنگ شده است.

همان‌طور که از نمونه‌های فوق می‌توان دریافت، در جمله (۱۰) نام‌نگاشت عشق (عواطف) رنگ است؛ در جمله (۱۱) نام‌نگاشت اندیشه رنگ است؛ در جمله (۱۲) نام‌نگاشت تبلیغات رنگ است و در جمله (۱۳) نام‌نگاشت (موضوع) سخن رنگ است به استعاره‌های مفهومی صورت بخشیده است. هدف از طرح این نمونه‌ها این بود که نشان دهیم حوزه‌های مفهومی متفاوتی چون عواطف، اندیشه، ساختار تبلیغات و سخن بر مبنای شناخت ما از حوزه رنگ قابل درک می‌گردند. از آنجا که شناخت حوزه رنگ بر ادراک مؤلفه‌ها و ارتباطات میان این مؤلفه‌ها همچون تیرگی -روشنی (روشنایی / درخشندگی)، شفافیت - کدر بودن، پررنگ - کم‌رنگ بودن یا همان اشباع (سیری رنگ)، فام، و براق و مات بودن و مؤلفه‌هایی دیگر (هولتزشو^۱، ۲۰۱۱) مبتنی است شناخت از حوزه رنگ را ساختمند در نظر می‌گیریم؛ بر همین اساس استعاره‌هایی که بر مبنای حوزه رنگ شکل می‌گیرند همگی در طبقه استعاره‌های ساختی قرار می‌گیرند.

^۱ - Holtzschue, L.

۳-۳- ادراک رنگ

نظریه استعاره‌های مفهومی اگرچه با تحلیل‌های زبانی سروکار دارد ولی منفک از جنبه‌های ادراکی شناخت نیست. ادراک، مجموعه فرایندهایی است که از طریق آنها اطلاعات حسی دریافت شده از محرک‌های محیطی، بازشناسی و ساماندهی می‌شود و معنا می‌یابد (استرنبرگ^۱، ۱۳۸۷: ۱۶۶)؛ از مهمترین این محرک‌های محیطی نور است. با رسیدن نور به شبکه چشم، انواعی از آنزیم‌ها و انتقال‌دهنده‌ها در نورون‌های استوانه‌ای^۲ و مخروطی^۳ شبکه و همچنین رنگدانه‌های دیداری جاذب نور^۴، وظیفه تبدیل نور به پیام عصبی را بر عهده می‌گیرند. چنین فعالیتی را ترانس‌سانی نوری-الکترونیکی^۵ می‌نامند (سیلبرن‌نگال^۶ و دِسیپوئوس^۷ ۲۰۰۹: ۳۵۴). نورون‌های مخروطی (با سه رنگدانه که در بخش آپسین خود با یکدیگر تفاوت دارند) حساس به سه طول موج مربوط به رنگ‌های قرمز (بلند^۸)، سبز (متوسط^۹)، و آبی (کوتاه^{۱۰}) بوده؛ عمل رنگ‌بینی را بر عهده می‌گیرند (حائری روحانی، ۱۳۸۵: ۷۴ و ۷۵). شواهد نشان داده که ادراک انسان‌ها در مواجهه با رنگ‌ها نسبتاً همانند است و نیز اینکه رنگی مانند قرمز را بر اساس توافقی ناگفته، در قالب زبان و تجربه‌ای مشترک می‌پذیریم و نه بر اساس مقیاسی علمی (هولتز شو، ۲۰۱۱: ۵۶). نام‌گذاری رنگ در مرحله پس از ادراک رنگ مورد توجه قرار می‌گیرد. برلین^{۱۱} و کی^{۱۲} (۱۹۶۹) در پژوهشی درباره رنگ‌واژه‌ها در نود و هشت زبان به این نتیجه رسیدند که زبان‌ها از الگوی مشخصی برای نام‌گذاری یازده رنگ اصلی استفاده می‌کنند (همان: ۵۵). در هر جامعه زبانی اختلاف‌نظرها درباره نام‌گذاری رنگ‌ها مربوط به تفاوت‌های درون‌مقوله‌ای است و نه درباره مقولات کلی (همان: ۵۶). مثلاً در مقوله قرمز ممکن است بر سر اینکه آن رنگ از چه درجه‌ای از روشنایی و درخشندگی، و اشباع برخوردار است اختلاف‌نظر وجود داشته باشد ولی بر سر اینکه رنگ مورد نظر قرمز است یا آبی یا زرد اختلافی نمی‌تواند وجود داشته باشد (همان: ۵۶). هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند شخصی دیگر به لحاظ حسی و ادراکی رنگ‌ها را چگونه تجربه می‌کند. بنابر این هر فرد در حافظه، تصویری شخصی از معنی هر رنگ‌واژه در اختیار دارد (همان: ۵۶). نکته شگفت‌انگیز این است که تجربه حسی-ادراکی رنگ، تا این اندازه خصوصی و مبتنی بر تجربه فردی چگونه جنبه اجتماعی و فرهنگی

1- Sternberg, R.

2- rods

3- cones

4- light-absorbing visual pigments

5- photoelectric transduction

6- Silbernagl, S.

7- Despopoulos, A.

8- long-wavelength/L-cones

9- medium-wavelength/M-cones

10- short-wavelength/S-cones

11- Berlin, B.

12- Kay, P.

می‌یابد؛ و به یکی از مولفه‌های شناخت جمعی تبدیل می‌گردد. رنگ‌ها یا گروه‌های رنگی‌ای که نماد موضوعات مهم اجتماعی همچون ملت، مرگ و ازدواج‌اند گرایش دارند تا معانی‌شان را طی دوره‌های زمانی طولانی‌تری حفظ کنند؛ به این گونه نمادهای رنگ می‌توان به مثابه پدیده‌هایی ماندگار به لحاظ اجتماعی و فرهنگی نگریست. اکنون این نکته جای تأمل دارد که یک زبان یا یک فرهنگ تا چه میزان به مفهوم‌سازی در حوزه‌های انتزاعی شناخت بر مبنای حوزه دیداری رنگ وابسته است و نیز اینکه چنین وابستگی‌ای چه پیامدی خواهد داشت. برای روشن شدن موضوع جای دارد توصیف مختصری از فرهنگ دیداری به دست دهیم.

۳-۴- فرهنگ دیداری

نظریه فرهنگ دیداری به این نکته می‌پردازد که چرا مدرنیسم^۱ و پست‌مدرنیسم^۲ تا این اندازه به نمایش نمایش دیداری تجربیات اهمیت می‌دهد. فیلسوف آلمانی، مارتین هایدگر^۳ (۱۹۷۷) از اندیشمندانی بود که به این مطلب توجه کرد و آن را طلوع تصویر جهان^۴ نامید. هایدگر در مقاله «عصر تصویر جهان^۵» می‌گوید از ویژگی‌ها و نشانه‌های عصر مدرن، تصویری شدن آن است؛ از ویژگی‌های فرهنگ دیداری، تحقق بخشیدن به ادراک دیداری از چیزهایی است که به‌خودی‌خود قابل رؤیت نیستند. این ویژگی فرهنگ دیداری است که با بحث مقاله حاضر درباره مفهوم‌سازی استعاری پیوند نزدیکی دارد؛ یعنی نسبت دادن تجربه دیداری به مفاهیمی که به‌خودی‌خود قابل رؤیت نیستند (میرزوف، ۲۰۱۲: ۶).

به اعتقاد میرزوف (۲۰۱۲: ۵) همان‌طور که اندیشه قرن نوزدهمی در روزنامه و رمان، یعنی در نوشتار بازنمود می‌یابد؛ فرهنگ چندتکه^۶ پست‌مدرن نیز به بهترین وجه در قالب تصویر فهمیده می‌شود. سنت اندیشه غرب همواره امتیاز ویژه‌ای برای کلام^۷، به‌عنوان متعالی‌ترین کنش فکری^۸، قائل بوده و بازنمودهای دیداری را بیان دست‌دوم^۹ اندیشه در نظر گرفته است. ولی اکنون با ظهور فرهنگ دیداری، که تا اندازه زیادی متأثر از پیشرفت علوم رایانه و اینترنت است، این حاکمیت^{۱۰} به چالش کشیده شده و آنچه میچل^{۱۱} (۱۹۹۴) «نظریه تصویر»^{۱۲} می‌نامد، به وجود آمده است. در این نگاه، علم و فلسفه غرب

^۱- Modernism

^۲- Postmodernism

^۳- Heidegger M.

^۴- world picture

^۵- *The Age of the World Picture*

^۶- fragmented

^۷- spoken word

^۸- intellectual practice

^۹- second-rate illustration

^{۱۰}- hegemony

^{۱۱}- Mitchell, W.J.T.

^{۱۲}- picture theory

اکنون انگاره تصویری^۱ را جایگزین انگاره متنی^۲ کرده است. این گونه است که فهم جهان به مثابه متن نوشتاری، که بر غالب گفتمان فکری منبعث از جنبش‌های مبتنی - بر - زبان‌شناسی^۳ ساختارگرا^۴ و پساساختارگرا^۵ حاکم بوده، مورد بازنگری قرار گرفته است. اگر بخواهیم به بیانی ساده، نظریه تصویر را از قول میچل معرفی کنیم، باید بگوییم: نظریه تصویر در مقابل نظریه متنیت مطرح می‌شود؛ و مبین نگاهی جدید به فهم جهان است و بر اساس آن، جهان نه در قالب خوانش متن، بلکه در قالب مشاهده تصویر فهمیده می‌شود (میچل، ۱۹۹۴: ۱۶).

البته، میرزوف در نگرشی معتدل‌تر معتقد است که نظریه تصویر، جایگزین گفتمان زبانی/ زبان‌شناختی نشده است بلکه آن را جامع‌تر، سریع‌تر، و موثرتر کرده است (میرزوف، ۲۰۱۲: ۷). نگارنده مقاله حاضر نیز این دیدگاه میانه‌رو را برمی‌گزیند و معتقدند که نظریه تصویر در کنار نظریه متنیت می‌تواند دریافت جامع‌تری از شناخت به دست دهد.

۴- تحلیل و نتیجه‌گیری

تحلیل‌های آماری پژوهش حاضر مبتنی بر فهرستی از نام‌نگاشت‌های ۴۰۸ عبارت استعاری به همراه بسامد وقوع این نام‌نگاشت‌ها است. بر اساس این فهرست می‌توان دریافت که نام‌نگاشت **عواطف رنگ** است با بسامد ۴۷ از بیشترین میزان کاربرد در بن‌مایه استعاره‌های مفهومی برخوردار است. به بیان ساده‌تر، این تحلیل و آمار مرتبط به آن نشان می‌دهد که به لحاظ زبانی و فرهنگی، گرایش چشمگیری در مفهوم‌سازی حوزه‌های عواطف مبتنی بر حوزه ادراک بینایی وجود دارد. این یافته با استناد به آنچه میرزوف (۲۰۱۲) توسعه فرهنگ دیداری می‌نامد همسویی نشان می‌دهد. نکته‌ای که در این مرحله جای توجه دارد این است که برای ۴۰۸ عبارت استعاری تحلیل‌شده، در کل داده‌های پژوهش نگارنده بر سایر حوزه‌های انتزاعی نظیر اندیشه، زمان و جز آن، ۸۵ نام‌نگاشت ارائه شد که بر اساس آن می‌توان دریافت کدام حوزه‌های مفهومی انتزاعی بر مبنای حوزه ساخت‌مند رنگ درک شده‌اند. [در همین جا به این نکته اشاره می‌کنیم که در بخش (۳-۲) مقاله استدلال کردیم که تمام استعاره‌های مفهومی حوزه رنگ در طبقه استعاره‌های ساختی قرار می‌گیرند.] به اعتقاد نگارنده این سطور، آمار به‌دست‌آمده، نقدی را بر نظریه استعاره‌های مفهومی وارد می‌سازد؛ به نظر می‌رسد که به لحاظ برخورداری از کارایی نظری، استعاره مفهومی به مثابه سازوکاری کانونی برای مفهوم‌سازی باید بتواند با اقتصاد قدرتمندتری عمل کند یعنی اینکه نسبت ۸۵ نام‌نگاشت به ۴۰۸ عبارت استعاری تا حدودی تأمل‌برانگیز است. البته تردیدی نیست که تحلیل‌های شناختی، دست‌کم در حال حاضر تا حدی سوژکتیواند؛ یعنی امکان آن وجود دارد

1- pictorial model

2- textual model

3- linguistics-based movements

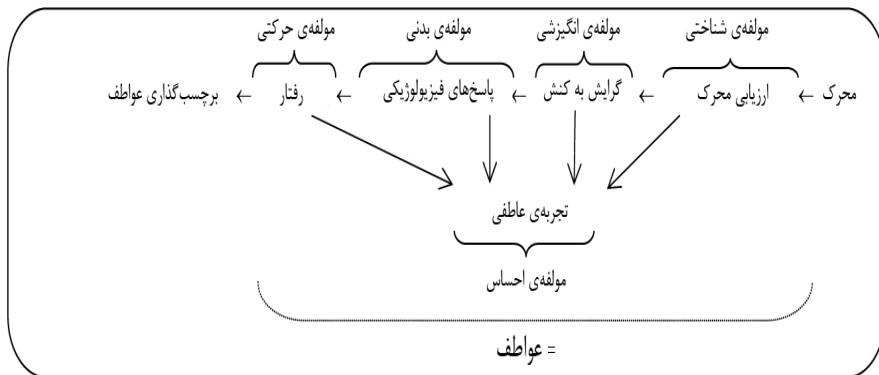
4- Structuralism

5- Post-structuralism

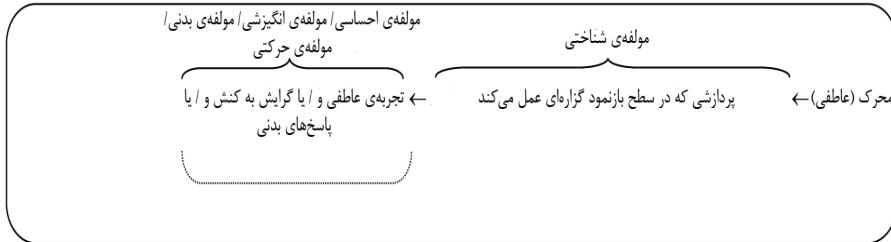
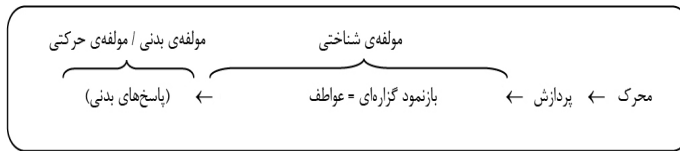
که آمار ۸۵ نام‌نگاشت در یک طبقه‌بندی جدید دچار تغییر شود. البته نگارنده مقاله حاضر با ارجاع به گنج‌واژه‌ای به نام فرهنگ طیفی (فراروی، ۱۳۸۸) تلاش نمود تا با یافتن مدخل‌هایی که به لحاظ معنایی از فراگیری بیشتری برخوردار بودند، نام‌نگاشت‌ها را بر اساس حوزه مفهومی آن مدخل‌ها استخراج و طبقه‌بندی کند.

بر اساس تحلیل‌های آماری نام‌نگاشت‌ها و نیز توضیحاتی که ارائه شد مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر نمایش آماری این مطلب است که زبان فارسی در گستره مفهوم‌سازی برای حوزه انتزاعی عواطف، گرایش چشمگیری به تصویرسازی و دیداری کردن مفاهیم عاطفی دارد. یافته‌های این پژوهش، زمینه را برای طرح این سؤال فراهم می‌آورد که در مفهوم‌سازی استعاری بر مبنای حوزه رنگ، حوزه‌های انتزاعی دیگری مانند اندیشه، زمان، ارزش و مانند آن از چه جایگاهی برخوردارند.

شکل‌ها



شکل ۱- رویکرد ارزیابی



شکل ۲ و ۳- دیدگاه شناخت‌گرایان به عواطف ۲ (بالا- مطلق) و شکل ۳ (پایین- معتدل)

منابع

- استرنبرگ، رابرت. و دیگران (۱۳۸۷). روان‌شناسی شناختی، ترجمه سید کمال خرازی و الهه حجازی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت): پژوهشکده علوم شناختی.
- افراشی، آریتا، حسامی، تورج، سالاس، بناتریس. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهت‌ی در زبان‌های اسپانیایی و فارسی»، فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، ۳، ش ۴، صص ۱-۲۳.
- افراشی، آریتا، و سید سجاده، صامت جوکندان (۱۳۹۱). «استعاره‌های مفهومی رنگ در زبان فارسی: تحلیلی شناختی و پیکره‌بنیاد»، مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران، ج ۱، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۴۲-۵۴.
- افراشی، آریتا، و سید سجاده، صامت جوکندان (۱۳۹۲). «نشانه‌شناسی رنگ فیروزه‌ای: تحلیلی شناختی و فرهنگی»، مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی زبان‌شناسی و مطالعات بینارشته‌ای: مطالعات اجتماعی و فرهنگی زبان، تهران: نشر نویسه‌ی پارسی، صص ۴۱-۶۴.
- حائری روحانی، علی (۱۳۸۵). فیزیولوژی اعصاب و غدد درون‌ریز، تهران: سمت.
- عاصی، مصطفی (۱۳۷۶) « پایگاه داده‌های زبان فارسی»، مجموعه مقالات سومین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فراروی، جمشید (۱۳۸۸). فرهنگ طیفی (طبقه‌بندی طیف واژگان فارسی)، تهران: هرمس.
- هایدگر، مارتین (۱۳۷۵). «عصر تصویر جهان»، ترجمه یوسف اباذری، ارغنون، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۲۰-۱.

- Allan, K. (2009) "The Connotations of English Color Terms: Color-Based X-Phemisms". *Journal of Pragmatics*, 41(3), 626-637
- Al-Rasheed, A.S., Humood H. Al-Sharif, Mohammed J. Thabit, Norah S. Al-Mohimeed and Ian R.L. Davies (2011). "Basic Colour Terms of Arabic". In *New Directions in Colour Studies*, 2011. xii, 462 pp. (pp. 53-58). Amsterdam: J. Benjamins Pub. Co.
- Amouzadeh, M. ,Manouchehr Tavangar, Mohammad A. Sorahi. (2012) A Cognitive Study of Colour Terms in Persian and English, *Procedia - Social and Behavioral Sciences*, Volume 32, 2012, Pages 238-245, ISSN 1877-0428.
- Armon-Jones, C. (1986) 'The thesis of constructionism', in R. Harré (ed.) *The Social Construction of Emotions*, pp. 32-56. Oxford: Blackwell.
- Bain, A. (1859). *The Emotions and the Will*. London, UK: Parker.
- Bamberg, M. (1997). 'Language, Concepts and Emotions: the Role of Language in the Construction of Emotions', *Language Sciences* 19(4): 309-40.
- Barrett, L. F. (2006) 'Solving the Emotion Paradox: Categorization and the Experience of Emotion', *Personality and Social Psychology Review* 10(1): 20-46.
- Barsalou, L. W., Niedenthal, P. M., Barbey, A., & Ruppert, J. (2003). Social Embodiment. In B. Ross (Ed.), *The Psychology of Learning and Motivation* (Vol. 43, pp. 43-92). San Diego, CA: Academic Press.
- Bednarek, M. (2008). *Emotion Talk Across Corpora*. Basingstoke England: Palgrave Macmillan.
- Berlin, B. and Kay, P. (1969). *Basic Color Terms: Their universality and Evolution*. University of California Press.
- Block, N. (1995). The Mind as the Software of the Brain. In E. E. Smith & D. N. Osherson (Eds.), *Thinking* (pp. 377-425). Cambridge, MA: MIT Press.
- Bower, G. H. (1981). Emotional Mood and Memory. *American Psychologist*, 36, 129-148
- Brown, T. (2010). *Thomas Brown: Selected philosophical writings* (T. Dixon, Ed.). Exeter, UK: Imprint Academic. (Original work published 1820)

- Clifford, A., Holmes, A. Davies, I. R. L., & Franklin, A. (2010). Color categories affect pre-attentive color perception. *Biological Psychology*, 85, 275-282.
- Collins, A. M., & Quillian, M. R. (1969). Retrieval Time from Semantic Memory. *Journal of Verbal Learning and Verbal Behavior*, 8, 240-247.
- Cooke, W. (1838). *Mind and the Emotions, Considered in Relation to Health and Disease*. London, UK: Longman.
- Czepeczor, E.G. (2009). "Red and Czerwony as Cognitive Categories: a Corpus Based Study." [Online] Available: http://www.skase.sk/Volumes/JTL17/pdf_doc/02.pdf.
- DeLancy, C. (2001). *Passionate Engines: What Emotions Reveal about Mind and Artificial Intelligence*. New York, NY: Oxford University Press
- Dennett, D. C. (1969). *Content and Consciousness*. Oxford, England: Humanities Press.
- Deonna, J., and Scherer, K. R. (2009). The Case of Disappearing Ontentional Object; Constraints on a Definition of Emotion. *Emotion Review*, 2, 44-52
- Diller, H. J. (2010). "Emotion" vs. "Passion": The History of Word-Use and the Emergence of an Amoral Category. *Archiv für Begriffsgeschichte*, 52, 127-151.
- Dixon, T. (2003). *From Passions to Emotions: The Creation of a Secular Psychological Category*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Dixon, T. (2011). Revolting Passions. *Modern Theology*, 27, 298-312.
- Edwards, J. (1959). *A Treatise on Religious Affections*. New Haven, CT: Yale University Press. (Original work published 1746)
- Ellis, B. J., and Malamuth, N. M. (2000). Love and Anger in Romantic Relationships: A Discrete Systems Model. *Journal of Personality*, 68, 525-556.
- Fodor, Jerry A. (1975). *The Language of Thought*. Thomas Cromwell.
- Frank, R. H. (1988). *Passions within Reason: The Strategic Role of the Emotions*. New York: Norton
- Fridlund, A. J. (1992). The behavioral ecology and sociality of human faces. In M. S. Clark (Ed.), *Emotion*. Newbury Park, CA: Sage

- Grady, J. E. (2007) « Metaphor», in *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*. D. Geeraerts, H. Cuyckens. Oxford: Oxford university press.
- Heidegger, M. (1977) «The Age of the World Picture», *The Question Concerning Technology, and other Essays*. New York: Garland Pub.
- Holtzschue, L. (2011) *Understanding Color An Introduction for Designers*. (4 ed.). Hoboken: J. Wiley & Sons.
- Izard, C. E. (2010a). The many Meanings/aspects of Emotion: Definitions, Functions, Activation, and Regulation. *Emotion Review*, 2, 363–370.
- Izard, C. E. (2010b). More Meanings and more Questions for the Term “Emotion.” *Emotion Review*, 2, 383–385.
- Keltner, D., Haidt, J. (1999). Social Functions of Emotions at four Levels of Analysis. *Cognition and Emotion* 13, 505-521.
- Keltner, D., Haidt, J., & Shiota, M. N. (2006). Social functionalism and the Evolution of Emotions. In M. Schaller, J. A. Simpson, & D. T. Kenrick (Eds.), *Evolution and Social Psychology* (pp. 115–142). Madison, CT: Psychosocial Press.
- Kenny, A. (1963). *Action, Emotion and Will*. London, UK: Routledge & Kefan Paul.
- Kleinman, A. & Good, B., eds (1985) *Culture and Depression: Studies in the Anthropology and Cross-Cultural Psychiatry of Afect and Disorder*. Berkeley; Los Angeles; London: University of California Press.
- Kockelman, P. (2003). “the Meanings of Interjections in Q’eqchi’ Maya: from Emotive Reaction to Social and Discursive Action.” *Current Anthropology* 44(4): 467–490.
- Kovecses, Z. (2010). *Metaphor: A Practical Introduction*. New York: Oxford University Press.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Turner, M. (1989). *More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor* Chicago: University of Chicago Press.
- Merwin, W. S. 1973. *Asian Figures*. New York: Atheneum.
- Lakoff, G. (1993). “Contemporary Theory of Metaphor.” New York: In Ortony, A. (Ed). *Metaphor and Thought* (2nd Ed.). Cambridge: Cambridge University Press. pp. 202-251.

- Lang, P. J. (1984). Cognition in Emotion: Concept and Action. In C. Izard, J. Kagan, & R. Zajonc (Eds.), *Emotion, Cognition and Behavior* (pp. 196–226). New York: Cambridge University Press.
- Lerner, J. S., Goldberg, J. H., and Tetlock, P. E. (1998). Sober Second Thoughts: The Effects of Accountability, Anger, and Authoritarianism on Attributions of Responsibility. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 24, 563–574.
- Lindquist, K. A. and Barrett, L. F. (2008). ‘Constructing Emotion: the Experience of Fear as a Conceptual act’, *Psychological Science* 19(9): 898–903.
- Ling, Z., Anya Hurlbert and Lucy Robinson (2006). “Sex Differences in Colour Preference”. In *Progress in Colour Studies*, 173–188.
- Lyll, W. (1855). *Intellect, the Emotions, and the Moral Nature*. Edinburgh, UK: Thomas Constable.
- Lyons, W. (1980). *Emotion*. Cambridge, MA: Cambridge University Press.
- Mameli, M. (2006). ‘Norms for Emotions: Biological Functions and Representational Contents’. *Studies in History and Philosophy of Science Part C: Studies in History and Philosophy of Biological and Biomedical Sciences*, 37(1), 101-121.
- Mirzoeff, N. (2012) *The Visual Culture Reader* (3 ed.). Abingdon, Oxon: Routledge.
- Mitchell, W. J. (1994) *Picture Theory: Essays on Verbal and Visual Representation*. Chicago: University of Chicago Press.
- Mulligan, K. (1998). The Spectre of Inverted Emotions and the Space of Emotions. *Acta Analytica*, 12, 89-105
- Newell, A., & Simon, H. A. (1972). *Human Problem Solving*. Oxford, England: Prentice Hall.
- Niedenthal, Paula M., Lawrence W. Barsalou, Piotr Winkielman, Silvia Krauth-Gruber, François Ric (2005) Embodiment in Attitudes, Social Perception, and Emotion. *Pers Soc Psychol Rev.* 2005;9(3):184-211.
- Nubiola, J. (2000). “El Valor cognitivo de las Metáforas”. Pamplona: P. Pérez- Ilzarbe y R. Lázaro, (Eds.). Verdad, bien y belleza. Cuando los filósofos hablan de los valores. *Cuadernos de Anuario Filosófico*. 103. p. 73.
- Nussbaum, Martha. (1990) *Love’s Knowledge: Essays on Philosophy and Literature* (Oxford, Oxford Univ Press).

- Oatley, K. (2003). Creative Expression and Communication of Emotions in the Visual and Narrative arts. In R. J. Davidson, K. R. Scherer, & H. H. Goldsmith (Eds.), *Handbook of Affective Sciences* (pp. 481–502). New York: Oxford University Press.
- Ogarkova, A., Borgeaud, P.; Scherer, K. R. (2009). Social Science Information, Volume 48, Issue 3, p 339-357 (2009 Oxford University Press.
- Phillip, G. (2006). «Connotative Meaning in English and Italian color-word metaphor». [Online] Available: <http://metaphoric.de/10/Philip.pdf> (accessed 28.06.2008).
- Pitchford, N. and Kathy T. Mullen (2006). “The Developmental Acquisition of basic Colour terms”. In *Progress in Colour Studies*, 139–158.
- Pylyshyn, Z. W. (1984). *Computation and cognition: Toward a foundation for Cognitive Science*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Ramsay, G. (1848). *Analysis and Theory of the Emotions*. London, UK: Longman, Brown, Green and Longmans.
- Rasekh, Abbas Eslami and Ghafel, B. (2011) « *Basic Colors and Their Metaphorical Expressions in English and Persian: Lakoff's Conceptual Metaphor Theory in Focus*». In: 1st International Conference on Foreign Language Teaching and Applied Linguistics (FLTAL'11), 5-7 May 2011, Sarajevo.
- Ratner, C. (1997) ‘In Defense of Activity theory’, *Culture and psychology* 3: 210–23.
- Reddy, W. M. 1999. “Emotional Liberty: Politics and History in the Anthropology of Emotions.” *Cultural Anthropology* 14: 256–88
- Samarina, L. V. (2007). *Gender, Age and Descriptive Color Terminology in some Caucasian Structures*, In: *Anthropology of Color*, R.E. MacLaury et al. (Eds.), Amsterdam and Philadelphia. John Benjamins Publ., pp. 457-466.
- Sandford, J. L. (2011). “Warm, Cool, Light, Dark, or Afterimage”. In *New Directions in Colour Studies*, Biggam, Carole P., Carole A. Hough, Christian J. Kay and David R. Simmons (eds.), 205–218. Amsterdam: J. Benjamins Pub. Co.
- Scherer, K. R., Mulligan, K. (2012). Toward a Working Definition of Emotion. *Emotion Review*, October 4: 345-357
- Silbernagl, S. and Despopoulos, A. (2009). *Color Atlas of Physiology* (6th ed.). Stuttgart: Thieme.

- Simmons, David R. (2011). "Colour and Emotion". In *New Directions in Colour Studies*, Biggam, Carole P., Carole A. Hough, Christian J. Kay and David R. Simmons (eds.), 395–414. Amsterdam: J. Benjamins Pub. Co.
- Simner, J. (2011). "Synaesthesia in Colour." In: Biggam, Carole P., Carole A. Hough, Christian J. Kay and David R. Simmons (eds.), *New Directions in Colour Studies*. 2011. xii, 462 pp. (pp. 309–318). Amsterdam: J. Benjamins Pub. Co.
- Simner, J. et al. (2006). "Synaesthesia: the Prevalence of Atypical Crossmodal Experiences." *Perception* 35, 1024–1033.
- Solomon, R. C. (1973). Emotions and Choice. *The Review of Metaphysics*, 27(1), 20 - 41.
- Sutrop, U. (2011). Towards a Semiotic Theory of basic Colour Terms and the Semiotics of Juri Lotman. Biggam, Carole P., Carole Hough, Christian J. Kay and David R. Simmons (Toim.). *New Directions in Colour Studies* (39 - 48). Amsterdam: Benjamins
- Tiedens, L. Z., Ellsworth, P. C. and Mesquita, B. (2000). Stereotypes about Sentiments and Status: Emotional Expectations for High- and Low-status Group Members. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 26, 560–574.
- Toivonen R, Kivela M, Saramaki J, Viinikainen M, Vanhatalo M, et al. (2012). Networks of Emotion Concepts. *PLoS ONE* 7(1): e28883. doi:10.1371/ journal.pone.0028883
- Van Kleef, G. A., Van Doorn, E. A., Heerdink, M. W., Koning, L. F.(2011). Emotion is for influence. *European Review of Social Psychology*. Vol. 22, Iss. 1
- Wang, J. (2007) "Analysis on the Connotations of Color Terms in English and Chinese Language". *Asian Social Science*, vol 3, 4, pp.46-48.
- Wilce, J. M. L. (2009). *Language and Emotion*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Zhang, D. (2007) «A Cultural Comparison of Color Terms and Their Translation». *US- China Foreign Language*, vol4, 5, pp.28-32.